



شهید اسماعیل جان احمد رکن

تاریخ تولد: ۴۴/۱/۷

تاریخ شهادت: ۶۶/۱/۲۷

نام پدر: علی

تحصیلات شهید: دیپلم

محل تولد: روستای گل

محل شهادت: سلیمانیه عراق

آرامگاه شهید: روستای گل

نوع شهادت: ترکش خمپاره دشمن

مسئولیت شهید در جبهه: بسیجی داوطلب، پاسدار، معاون گردان و فرمانده گروهان

❖ **خلاصه ای از زندگی نامه شهید:** دوران کودکی و تحصیلات ابتدایی و راهنمایی را در زادگاهش گذراند. آنگاه جهت ادامه تحصیل به شهرستان بیرجند عزیمت نمود. تحصیلاتش را تا سال سوم در رشته فرهنگ و ادب ادامه داد. هر موقع در روستا حضور داشت در کارهای کشاورزی به پدر و بعد از اینکه در اوایل انقلاب پدرش را از دست داد در کار خانه به مادرش نیز کمک می کرد. وی همچنین در مسجد و کارهای فرهنگی و تبلیغی انقلاب و رساندن پیامهای امام خمینی (ره) به مردم روستا بسیار فعال بود. در این زمان شور و شوق حضور در جبهه و لبیک به دعوت امام امت او را برآن داشت تا درس را رها نماید و پس از شهادت برادر بزرگترش شهید رجب جان احمدی مورخ ۶۱/۴/۲۳ و بنا به وصیت او که گفته بود اسلحه ام را بر زمین نگذاری و همچنین حضور فعال و مؤثر خودش به عنوان بسیجی در جبهه های نبرد به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی درآمد و با عشقی که با اسلام و حراست از انقلاب اسلامی داشت بارها در صحنه های نبرد و خطوط مقدم جبهه حضور یافت. یک بار نیز در یکی از عملیاتها بر اثر اثابت ترکش به دست چپ مجروح گردید. سرانجام در تاریخ بیست و هفتم فروردین ماه سال ۱۳۶۶ در حالی که فرماندهی گروهانی از گردان امام حسین (ع) لشکر ویژه شهدا را بر عهده داشت، در منطقه عملیاتی سلیمانیه عراق در عملیات نصر یک به شهادت رسید. پیکر پاک و مطهرش بعد از ۷ سال در ۲۱ اسفند ماه سال ۱۳۷۳ پیدا و در زادگاهش تشییع و خاکسپاری شد. روحش شاد و یادش گرامی باد.

❖ وصیت نامه و توصیه شهید:

توصیه به عموم جامعه:

ما باید بدانیم که زندگی از نظر اسلام مبارزه در راه اسلام است و انسانیت موقعی کامل می شود که انسان با هواهای نفسانی خود، با میل های بیرونی و با ظلم ها مبارزه کند تا شهید بشود و از مرگ هراسی نداشته باشد. انسان از روزی که به دنیا آمده است پشت به دنیا کرده و رو به سمت آخرت می رود و مراحل آخرت را طی می نماید پس خانه ای که بسوی آن می رویم به ما نزدیکتر است از خانه ای که از آن دور می شویم پس باید فکر آن خانه باشیم که آن خانه را بهتر کنیم. آگاه باشید این دنیا که شما آنرا آرزو کرده و به آن علاقه دارید و شما را گاه به خشم می آورد و زمانی خشنود می سازد نه سرای اقامت و باقیماندن شماسست و نه جایی که برای آن آفریده شده اید. نه دنیا برای شما باقی می ماند و نه شما در آن باقی خواهید ماند. ای برادر و ای خواهر بهوش باش که عالم محضر خداست و تو باید فردای قیامت در مقابل آنچه می گویی پاسخگو باشی. دشمنان اسلام، مزدوران و عوامل شرق و غرب، مقدس نمایان در قالب دین، خوارچ، ناکسین و قاسطین در کمینند. به خدا قسم لحظه ای را برای به زانو درآوردن انقلاب اسلامی از دست نمی دهند پس بهوش باش. سلاح، زبانت و قلمت را بر علیه آن کسی بکار بر که با حسین (ع) و خاندانش در جنگ است. آیا فردای قیامت در مقابل حسین (ع) حجت داری؟ امروز تمام کسانی که در مقابل ولایت فقیه و فرمان ولی فقیه هستند همشان در دایره ظلمند. عقاید و باورهای خود را برای قرآن، برای خدا، برای شکستن کمر آمریکا و برای نبرد با اسرائیل کنار بگذارید، امروز حسین (ع) مشخص است و کربلای او هم مشخص. ما آمده ایم فدای اسلام شویم. دنیا با تمام سختی و بلندی با تمام تلخی و شیرینهایش می گذرد، بسیار خوشحالیم که امروز تسلیم امام خمینی هستیم. خدا انشاء... امام را تا ظهور ولی عصر(عج) برای اسلام نگه دارد. و در پایان از همه دوستان، اقوام و همشهریان می خواهم که این بنده گنهکار را ببخشند که آن دنیا جواب دادن سخت است اگر کسی هم از من طلبی دارد که نمی دانم به خانواده ام رجوع کند والسلام.از همه شما التماس دعا دارم به امید پیروزی همه رزمندگان اسلام بر کفر جهانی. خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار. ۶۶/۱/۲۰ اسماعیل جان احمدی

توصیه به دوستان و همرزمان: سلام بر تو که میثاق بسته با امام و انقلاب، عاشق اسلام و مکتب و وارث خون شهیدان، آراسته به دانش و دین، معروف به تقوا و تعهد هستی، آیا خودت را آنگونه که باید می شناسی؟ آیا به عظمت مقام پاسداری واقف و آگاهی؟ آیا به حساسیت وضع کنونی انقلاب در جهان امروز آگاهی؟ آیا به دیده هایی که در دنیا چشم به رفتار و عمل و برخورد تو دوخته اند دقت کرده ای؟ آیا می دانی که در کجای تاریخ و در چه مقطعی از زمان قرار داری؟ آیا می دانی که امام و امت برای چه دوست دارد و آیا ... برای جواب هم فرصت خواهد بود. البته در آینده اگر بتوانیم توقع های بجا و بحق مردم شهید داده را برآوریم، اگر بتوانیم حرمت این لباس زیتونی رنگ مقدس را حفظ کنیم، اگر بتوانیم مفهوم **وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ** را که بر طرف چپ سینه مان و روی قلب تپنده خود داریم جامه عمل بپوشانیم، توفیق خدا یارمان خواهد بود نه امروز و فردا که همیشه انشاء... والسلام علیکم و رحمه الله و برکاه. سوم شعبان به مناسبت روز پاسدار.

و صیت به خانواده: برادرانم سلاح بر زمین افتاده ام را در برگزید و در سینه تان بفشارید و گلوله هایش را بر سینه دشمنان اسلام فرود آورید و جای خالی ام را در سنگر پر کنید و شما خواهرانم بدانید که سیاهی چادرتان از خون سرخ من کوبنده تر است. و تو ای مادرم این درس را تو خود نیاموخته ای بلکه عبرتی از لیلا مادر حضرت علی اکبر و رهبر کربلا گرفتی و شهادت را افتخار دانستی. از خانواده و برادران و خواهرانم می خواهم که پس از شهادت من گریه و شیون نکنند و از تمام مسلمین هم خواستارم هر کس راه من را قبول دارد پس از مرگم سلاح بر گیرد و به حسین زمان خمینی کبیر و اسلام عزیز یاری رساند و پاسداران عزیز اسلام را حمایت نماید. پشتیبان ولایت فقیه و روحانیت عزیز باشید و با کفر و نفاق همیشه در ستیز باشید.

عرض سلام حضور محترم همسر، مادر، برادر و خواهرانم، دایی ها و تمام اقوام، از اینکه به شما زحمتهای زیادی داده ام بخصوص مادرم که شبها بیدار خوابی کشیده و بزرگم کرده می خواهم که مرا ببخشد و شما ای همسر از شما تقاضامندم که مرا ببخشید و از من راضی باشید. از برادرم که جای پدر بودی و در کارهایم من را یاری می کردی و خواهرانم که زحمات زیادی را تحمل کرده اند می خواهم که مرا ببخشند و راضی باشند، از تمام دوستان می خواهم که از من راضی باشند و همگی را به خدا می سپارم اگر جنازه ام آمد مرا در گل و پهلوی قبر رجب دفن کنید. برای آخرین بار از تمام اقوام و دوستان می خواهم که مرا ببخشند و از شما هم همسر من تا دنیایی دیگر خداحافظی می کنم به امید دیدار خوب در آن دنیا و به امید پیروزی اسلام بر کفر جهانی. اگر کسی مراجعه کرد و طلبکار بود به او پس بدهید. خداحافظ ۶۶/۱/۲۰ - اسماعیل جان احمدی

خاطره ای از خود شهید که مکتوب نوشته است:

یک شب برادرم رجب را خواب دیدم. دیدم که رفتم سپاه و یک دفعه چشمم به رجب افتاد و او را در بغل گرفتم و آنقدر بوسیدم و با هم حال و احوال کردیم و آنقدر خوشحال شدم که نهایت نداشت. می دانستم شهید شده و به او گفتم شما را تشییع جنازه کرده ایم گفت نخیر زنده ام و الان از جبهه آمده ام و هر دو خوشحال بودیم. او پرسید چرا به سپاه نیامدی مگر با هم امتحان ندادیم که گفتم مادر راضی نشد، کمی ناراحت شد و بعداً دیدم حدود بیست نفر جمع شده اند و دایی محمدحسین و پسرشان آقا ابراهیم هم آنجا هستند در حال خواب به دایی گفتم من باور نمی کنم رجب زنده باشد گفت چرا مگر نمی بینی و آنچنان خوشحال بودیم و دایی هم می خندید که باور نمی کردم.

دل نوشته همسر شهید در زمان مفقودی شهید:

عید در راه است، بهاری دیگر فرا میرسد، دلها همه غمگین، طبیعت رنگ زیبا به خود میگیرد، زمین و زمان و همه موجودات شاد و خرم از دگرگونی طبیعت هستند اما دل من غمگین و نگران، در انتظار عزیزی هستم که عید گذشته با او و همراه او بودم. با او به دیدار دوستان و آشنایان رفتیم، پسر کوچکی در آغوش پر مهر او بود، فقط چهار روز از سال نو گذشته بود که روانه جبهه شد تا مثل همیشه باز به مبارزه بی امانش بر علیه ظلم و ستم ادامه دهد، از ما جدا شد و رفت تا به دیگر مبارزان راه حق بپیوندد اما این دفعه بر خلاف همیشه که بعد از دو ماه به مرخصی می آمد و برای چند روزی هم که شده دیداری تازه میکردیم، دیگر برای همیشه نمیدانم تا کی و چه زمان خدایش بهتر میدانم رفت و هنوز هم که یک سال میگذرد خبری از او نشده جز یک نامه که آن هم همان اوایل رفتنش فرستاد. همه نامه هایم مهر برگشت خوردند و باز به دست خودم رسیدند، همه دوستان و رفقا که با او بودند آمدند ولی بیخبر از او، بهار به خزان تبدیل شد، خزان دوباره به بهار مبدل گشت اما افسوس که هنوز خبری نشده، خدایا بنده مخلص تو رزمنده راهت به کجا سفر کرد به کدامین دیار غربت کوچ نمود، در دست کدامین ظالم از خدا بیخبر به اسارت رفت. پرستوها بعد از سالی دوباره به آشیانه هایشان برمیگردند، مسافری به سوی خانواده هایشان آمدند و می آیند، طبیعت مرده دوباره زنده شد، دلهای غم گرفته شاد گشت، از اسرا نامه آمد، خبر آمد از شهدا و جنازه شان آمد تا خانواده هایشان هر هفته جمعه به دیدارشان در مزار شهدا بروند اما از گلهای مفقودالثر خبری نیست که نیست. خدایا ما امسال عیدیمان را تنها از تو، خبر خوش از عزیزانمان می خواهیم. خدایا با خبری خوش از عزیزان مفقودالثر برای خانواده هایشان دل همه را از غم و غصه به شادی و سرور مبدل فرما، ای بهترین یار و یاور و ای خدای کریم و بزرگ. آه که انتظار چه سخت و عذاب دهنده است. جدایی سخت، تنهایی سخت، غربت سخت، ولی انتظار از همه سخت تر است.